

# الاشارات والتشبيات

حكيم ابو علي سينا

باشرح

خواجہ نصیر الدین طوسی

و

قطب الدین رازی

- با مقدمة استاد منوچهر صدوقی شہا -

ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰ - ۴۲۸ ق.

[الاشارات و التنبیہات، شرح]

الاشارات و التنبیہات / بو علی سینا؛ با شرح خواجہ نصیر الدین طوسی و  
قطب الدین رازی، محقق کریم فیضی. - قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳. ج ۳.

ISBN : 964 - 8818 - 09 - 6 (دوره)

ISBN : 964 - 8818 - 06 - 1 (جلد ۱)

ISBN : 964 - 8818 - 07 - x (جلد ۲)

ISBN : 964 - 8818 - 08 - 8 (جلد ۳)

فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامہ بصورت زیر نویس.

نمایہ

۱. فلسفہ اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. منطق - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

الف. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷ - ۶۷۲ ق. شارح. ب. قطب الدین الرازی،  
محمد بن محمد ۵۹۷ - ۶۷۲. شارح، ج. فیضی، کریم، ۱۳۵۸ - محقق. د. عنوان. ه. عنوان:  
الاشارات و التنبیہات. شرح.

۱۳۸۳ . ۱۸۹ / ۱

BBR ۴۱۵ / ۶ ن

### الاشارات و التنبیہات / ج ۱

حکیم ابن سینا

کریم فیضی (تصحیح / تحقیق)

مطبوعات دینی

اؤل / ۳۵۰۰

وزیری / ۴۳۲

قدس / ۱۳۸۴

شابکِ دوره: ۶ - ۰۹ - ۸۸۱۸ - ۹۶۴

شابکِ جلد ۱: ۱ - ۰۶ - ۸۸۱۸ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 8818 - 06 - 1

دوره سه جلدی ۱۲۵۰۰ تومان

قم، خیابان ارم، شماره ۲۸۵

تلفن: ۷۷۴۲۸۴۷ - ۷۷۴۹۳۶۱

دورنگار: ۷۷۴۹۳۶۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

٧	..... سخن ناشر
١٠	..... مقدمه به قلم استاد صدوقی سُها
١٥	..... دیباچه: شیخِ سینا در نگاهِ کوتاه
٥٩	..... پیشگفتار: گفتاری در منطق
٧٣	..... مجلّد الاوّل فی علم المنطق
٧٨	..... صدر الكتاب

### النّهج الاوّل

٨٥	..... فی غرض المنطق
----	---------------------

### النّهج الثانی

١٦١	..... فی الالفاظ الخمسة المفردة والحدّ والرّسم
-----	--

### النّهجُ الثالث

١٩٧	..... فی التّریب الخبریّ
-----	--------------------------

### النّهج الرّابع

٢٢٩	..... فی موادّ القضايا و جهاتها
-----	---------------------------------

### النّهج الخامس

٢٦٩	..... فی تناقض القضايا و عكسها
-----	--------------------------------

### النّهج السادس

٣٠٩	..... فی بیان الاحوال المادية للقضايا
-----	---------------------------------------

## التَّهْجُ السَّابِعُ

و فيه الشروع في التَّركيب الثَّاني للحجج ..... ٣٢٧

## التَّهْجُ الثَّامِنُ

في القياسات الشَّرطيَّة و في توابع القياس ..... ٣٧٥

## التَّهْجُ التَّاسِعُ

و فيه بيان قليل للعلوم البرهانيَّة ..... ٣٩١

في مقدِّمات العلوم و موضوعاتها ..... ٤٠٣

## التَّهْجُ العَاشِرُ

في القياس المغالطيَّة ..... ٤٢١

اعلام ..... ٤٣٠

### سخن ناشر

بنیان‌های تمدن خیزانه اقلیم باختر و بخصوص سرزمین ایران، عمدتاً عقلانی و فلسفی است. وفور عقل‌گرایان و فلسفه‌کاوانی که از خاک این قبیله بر سمند تفکر گام نهاده‌اند، گواه این واقعیت است.

این تمدن عقلی، با ظهور و بروز اسلام، نه تنها از ساحل و دریای فلسفه کناره نگرفت، بل با تالو به هنگام «فلسفه اسلامی» پرچمداری تفکر عقلانی مکتب محور و الاهیات جویی دین‌مدارانه را نیز بر افتخارات خود افزود و راهی نو در کشف معمای هستی در پیشدید تاریخ فلسفه و فلاسفه نهاد.

نام و یاد بزرگ فیلسوفانی چونان ابن‌طرخان فارابی، شیخ بزرگ سینا، بهمنیار مرزبان، غزالی، احمد غزالی، فخر رازی، زکریای رازی، عمر خیّام، حکیم سهروردی، محقق داماد، محقق خفّری، محقق دوانی، میر فندرسکی و نهایتاً صدرای صاحب اسفار، و تابعان ذو‌القدری چونان سبزواری و زنوزی و آشتیانی بزرگ و علامه طباطبائی کاشف از تحرک خاصی است که فلسفه اسلامی داشته، و توانسته مراحل عمده خود را، به کمال اهتزاز و اوجمندی پشت سر نهد.

به احتمال زیاد، این حقیقت مورد تصدیق بخش عمده‌ای از اهل دانائی باشد که فلسفه اسلامی در محورهای بنیادین علوم عقلی بشری، مدیون و وامدار فیلسوفان ایرانی است.

...اما کتابی که پیش روی دارید، یکی از متون فلسفی دوران بعد از اسلام است که به قلم توانا و حقیقت‌کاو یکی از قوی‌ترین، زنده‌ترین و نامدارترین فلاسفه مشرق زمین به رشته تحریر در آمده است. به گواه آثار، و اذعان و اعتراف آگاهان و دانشمندان شرقی و غربی، حکیم ابن‌سینا، به لحاظ حضور قوی و مقتدرانه‌ای که در دنیای اندیشه و

علوم متنوعی چون طب، حکمت، ریاضی، فیزیک، فلسفه و دیگر دانش‌های انسانی، مبرّزترین چهره نظام علمی اسلام در دوران شکوفائی تمدن علمی اسلام - اعمّ از عقلی و نقلی - پیش از بازخیزش اروپا در جنبش رنسانس می‌باشد، مردی که تسلط قاهرانه وی بر «فلسفه»، «طب»، «حکمت» و «عرفان عقلی اسلامی» با نبوغ منحصر به فردی که داشته و به ظهور رسانده، و طی آثاری همواره درخشان و تفکراتی پیوسته پویا آشکار است.

حکیم زبده‌ای که به آسانی می‌توان وی را قوی‌ترین مغز عصرش خواند و از تسلط وی بر ابعاد گوناگون دانش تا به آخرین حدّ ممکن و متصوّر دفاع به دفاع آورد.

شخصیتی که بخش استوار فلسفه اسلام و اسلامیان، بعد از وی، و امدا را نام اوست و اندیشاری‌هایی که بعد از وی نظیری برایش یافت نشد و پس از گذشت حدود ۱۰ قرن، باز به نام پر معنای او می‌بالد. آثار فلسفی وی، در اوج قلّه نگارش‌های عقلی تمدن فلسفی اسلام قرار گرفته است. اثر معروف او «الاشارات و التنبیہات» و نگارش‌های عالمانه و محققانه دیگر وی، از دیرباز، عهده دار نقش اول تبیین حقایق فلسفی اسلامی بوده است. سیطره قاهرانه ابن سینا بر جای جای جهان اندیشه و حوزه‌های فلسفی و عرفانی پس از خودش، علی‌رغم ظهور فلسفه‌ها و فیلسوفانی پر آوازه، اعتبار خود را کماکان حفظ کرده است. نام او، هنوز نیز با صلابت و فخامت خاصّ خود، مُنادی تشریح و تبیین اندیشه‌های ناب فلسفه اسلامی است.

حکمای بزرگی چون صدرا و سبزواری و طباطبائی، بر مقام والای حکمی این متفکر پیشرو مدعند، و چگونه چنین نباشد، در حالی که اگر او دست به قلم نبرده و اندیشه‌های فلسفی ارسطویی و غیر ارسطویی را، از دوره خود، به دوران بعد از خود انتقال نمی‌داد، شاید گسیختگی غیر قابل جبرانی را در ساحت یافتارهای فلسفی ده قرن اخیر فلسفه اسلامی شاهد می‌شدیم که جبران آن، البته راهی نداشت و دست کم بس و بسیار مشکل بود.

ناشر که چاپ و تصحیح متون اصیل فلسفی را در سرلوحه کارهای خویش قرار داده و از جمله «اسرار الحکم» حکیم سبزواری را به چاپ رسانده، از چندی پیش، قصد آن داشت اشارات و تنبیہات خواجه سینائیان را نیز همراه با دو شرح عالمانه

محقق طوسی و قطبِ مُحاکم، با تصحیحاتِ لازم، چاپ و منتشر نماید که اینک با خوشوقتی کامل قصد خویش را به شرف تحقق رسانده و با نسخ ارزشمندی که فراهم کرده ایم و نیز قبولِ زحمتِ محققِ فاضل آقای **عزیم بیضی**، این مجموعه را به حضور صاحبِ دلان آگاه پیشکش می‌نمائیم و از بارگاهِ خداوند متعال، توفیق همگان را خواستاریم و امید می‌بریم که این گام کوچک نیز مورد توجه اهل تعقل و فرزندگان فروزان قرار گیرد.

مطبوعات دینی.

مقدمه به قلم:

استاد منوچهر صدوقی سُها

هو الحق

«الاشارات» که نام کامل آن گویا بر خلاف قول مشهور، «التنبيهات و الاشارات»<sup>(۱)</sup> باشد، و نه «الاشارات و التنبيهات»، افزون بر آنکه از سرآمد تصانیف شرف‌الملک، شیخ رئیس، حجة الحق خواجه ابوعلی سینا است، به راستی و درستی هم، احد از متون طراز نخست فلسفی و برتر از آن، عرفانی دوره اسلامی است. و سخن در باب آن، فراوان می‌توان آورد، لکن از آن میان، بدین مقام که عنوان مقدمیت بر چاپی تازه از او می‌دارد، بدانگونه که سال‌ها پیش از این نیز به دیباچه پارسی عتیق آن معمول کرده بودم<sup>(۲)</sup>، جز با معنائی چند نمی‌پردازم که در دیده تأمل ارجح است و شایسته یادآوری، و این است آن که:

**الف - تاریخ تصنیف:** سخن مشهور آن است که «الاشارات» واپسین کتابی است که شیخ به تصنیف اندر آورده است، تا بدان جایگاه که ابن ابی اُصیبعه تنصیص کند که: «... (= الاشارات)، ... هِيَ آخِرُ مَنْ صَنَّفَ فِي الْحِكْمَةِ»<sup>(۳)</sup> و لکن این قول که به میانۀ جمعی از اهل تحقیق معاصر ما نیز تلقی به قبول شده است<sup>(۴)</sup> مسلم نمی‌توان داشت، نهاده بر پایه امارتی چند که علیه آن قائم است و جمله‌ای از آن به دیباچه مورد اشعار ایراد کرده‌ام، و برترین آن، همانا نام نامی آن (= الاشارات) است به کتاب «المباحثات»<sup>(۵)</sup> شیخ، و نهاده بر این پایه، اولی آن است که به حدس صائب بعضی از اهل تحقیق معاصر خویش<sup>(۶)</sup> بگوئیم که: الاشارات، آخرین کتاب مهم شیخ بوده است و نه آخرین کتاب او، اطلاقاً.

**ب - مکانت آن به نزد مصنف:** این کتاب مستطاب به نزد مصنف خویش، حائز مرتبتی می‌بوده است والا، تا بدان جایگاه که او خود (= شیخ رئیس) که نوعاً گفته می‌شود که نسخه مصنفات نگه نمی‌داشته است، نسخه آن (= الاشارات) با خود می‌داشته باشد، چنانکه به رقیمه‌ای که گویا آن را به سه سال پایانی حیات<sup>(۷)</sup> بهر بعضی از افاضل ترقیم فرموده بوده است، می‌آورد که: «... و اما تحزَنهُ علی ضیاع التَّنبیْهات و الاشارات، فعندی انّ هذا الكتاب توجَدُ لَهُ نسخة محفوظة»<sup>(۸)</sup>، و افزون بر این، بر او ضنّت همی ورزد کما یقول فی خواتیمی:

«ایها الاخ! انّی قد مخضتُ لک فی هذه الاشارات، عن زبده الحقّ، و القمتک قفّی الحکم فی لطائف الکلم، فصنه عن الجاهلین و المُبتدلین و من لم یرزق الفطنة الوقّادة و الدربة و العادة، و کان صغاه مع الغاغة، او کان من ملحده هؤلای الفلاسفة و من همجهم، فان وجدت من تتقّ بقاء سریرته و استقامة سیرته و بتوقفه عمّا یتسرّع الیه الوسواس، و بنظره الی الحقّ بعین «الرّضا» و «الصدق»، فآته ما یسألک منه مدرّجاً مجزئاً مُفرقاً، تستفرس ممّا تسلفه لما تستقبله، و عاهده باللّه و بایمان لامخارج لها، لیجرى فیما یأتیه مجراک، مُناسیاً بک، فان ادعت هذا العلم، او اضعته فاللّه بینی و بینک و کفی باللّه و کیلاً»<sup>(۹)</sup>.

**ج - تأثیر:** الاشارات، بدانگونه که از کثرتِ شروح و تعلیقات آن بالاخصّ تا روزگارِ ظهور و تداول «الاسفار الاربعه» صدر المتألهین که انجیلِ فلسفه و فلاسفه افتاده است، به آشکاری بر می‌آید، تا بدان روزگار، اهمّ متون مورد تدریس و تدرّس اهل حکمت می‌بوده است، و یا لااقلّ یکی از متون طرازِ اوّل محلّ عنایت آن جماعت، و بالاخصّ شایسته یادآوری است که به تضاعیفِ ایّام، قرن‌ی دو سه - که من بنده آن را دوران «تهافتات» در ادوارِ فلسفه در دوره اسلامیّه نام کرده است، آغازیده از عصر غزالی و انجامیده به عهد قطبِ مُحاکم<sup>(۱۰)</sup> - مدارِ حکمت، دایره بر آن می‌داشته‌اند، تا بدان جایگاه که با شگفتی تامّ، ظهور و حضور آن که علی‌ایّ حالِ ریخته خامه شیخ حکماءِ مشائین است، در آثار شیخ شهید اشراقی و بالاخصّ حکمة اشراق، لائح و

ساطع بوده باشد و اگر دلیل صحّت این معنی می خواهی، اولاً بشنو از عزّ الدّوله سعد بن منصور ابن کمونه که به جائی از شرح التلویحات، به تنصیص می آورد که شیخ شهید به اکثر مباحث این کتاب (= التلویحات)، اقتداء به الاشارات می کند:

«... لانه یقتدی فی اکثر مباحث هذ الكتاب بکتاب الاشارات للشیخ

الرئیس ابی علی بن سینا...»<sup>(۱۱)</sup>

و ثانیاً مثل را بنگر به معنائی چند، مطابق به «الاشارات» و «حکمة الاشراق» به

شرحی که می آید:

حکمة الاشراق	الاشارات
الغنی ما لا يتوقّف ذاته و لا کمال له علی غیره و الفقیر ما يتوقّف منه علی غیره ذاته و کمال له...	أتعرف ما الملك الحقّ؟ الملك الحقّ، هو الغنی الحقّ مُطلقاً و لا يستغنی عنه شیئی فی شیئی و له ذات کلّ شیئی، لأنّ کلّ مستثنیّ منه او ممّا منه ذاته، فکلّ شیء غیره فهو له مملوک و ليس الى اى شیء فقر...
الجود افادة ما ینبغی لا لعوض، فالطالب لحمد و ثواب معامل، و کذا المتخلّص عن مذمة و نحوها، فلا شیء اشدّ جوداً ممّن هو نورّ فی حقیقة نفسه و هو متجلّی و فیاض لذاته علی کلّ قابل، و الملك الحقّ، هو من ذات کلّ شیء و ليست ذاته لشیء و هو نور الانوار...	اتعرف ما الجود؟ الجود هو افادة ما ینبغی، لا لعوض. فلعلّ من يهب السکین لمن لا ینبغی له ليس بجواد، و لعلّ من يهب لیستعیض معامل، فليس بجواد. و ليس العوض کلّه عیناً، بل و غیره حتّی الثناء و المدح، و التخلّص من المذمة، و التوصل الى ان يكون علی الاحسن، او علی ما ینبغی. فمن جاد لیشرف، او لیحمد، او لیحسن به ما یفعل، فهو مستعیض (۱۲).

و از سوئی دیگر نیز گفتنی است و شنیدنی است که ابن طفیل اندلسی که به فاصله ای به تقریب یک صد ساله از روزگار شیخ - آن هم به غرب عالم اسلامی - همی زیسته است، به مقدّمات «حی بن یقظان» آورده باشد که:

سئلتَ ايها الاخ الكريم... ان ابثَّ اليك ما امكنتني بئثُّ من اسرار الحكمة المشرقية التي ذكرها الشيخ الرئيس الامام ابوعلی سینا.

و متعاقباً به تضاعيفِ كلام، مبادرت کند به ایراد دو فقره نصّ از سخن شیخ در باب «احوال» یا «اذواق»، بر کران از ارجاع به مأخذ آن و آنگاه نوع اهل تحقیق گمان کنند که آن دو نص برگرفته است از «الحکمة المشرقیه» کذائی و نهایتاً به اواخر سده نوزدهم میلادی، احد از فضلاء مستشرقین M. A. F. MEHREN نام او، برخورد و دریابد که دو هر دوان، همانا مأخوذ است از مقامات العارفين الاشارات<sup>(۱۴)</sup>

**ج / ۱ - بیان:** تواند بود که نهاده بر این پایه بوده باشد که از سر افادت نالینو، چندی به میانه جمعی غیر از مستشرقین متداول گردیده بوده است، که حکمت اشراقی منسوب کرده باشند با شیخ رئیس<sup>(۱۵)</sup> و گاه چنان و چندان بر افراز شوند که یکی از آنان آسین پلاسیوس نام او، چنین گوید که: «ابن سینا» پیش از سهروردی مقتول، قایل به «حکمة الاشراق» می بوده است<sup>(۱۶)</sup> و این سخنی است که هر چند که متعاقباً محلّ ردّ جمعی از همان جماعت افتاده است، عاری از وجه مائی وثیق در دیده نمی آید.

**فائدة:** این معنی نیز بدین مقام طرداً للباب و بل که انتاجاً للمقدمه در خور یادآوری است که: شیخ رئیس هر چند که نماینده برجسته حکمت مشائی است و هم به همین «الاشارات» بر فرفورویوس که او نیز از نمایندگان برجسته حکمت نو افلاطونی و فی الواقع حکمت اشراقی است، ردّ گفته است بدان جائی که می آورد:

و کان لهم، رجلٌ يعرف بفرفورویوس، عمل فی العقل و المعقولات کتاباً ینتی علیه المشائون، و هو حشفٌ کلّه، و هم یعلمون من انفسهم انهم لا یفهمونه و لا فرفورویوس نفسه، و قد ناقضه من اهل زمانه رجلٌ، و ناقض هو ذلک المناقض بما هو اقسط من الاول.<sup>(۱۷)</sup>

- اولاً به حواشی ای چند که بر اثولوجیا تعلیق فرموده است<sup>(۱۸)</sup>، علی الظاهر صرفاً نظر به محض توضیح می داشته است، بر کران از نقض و ابرام تا بدان جایگاه که آن را «تفسیر کتاب اثولوجیا» نام کرده باشد، یا کرده باشند، و

- ثانياً افزون بر اين، به ظنّ اقواى اقرب به يقين، به همين اشارات، از همان اثولوجيا متأثر است و اگر دليل مى خواهى، نخست اين عبارات عاليات كه مُشعر است به اخراج غير محسوس و يعنى معقول از محسوس، به مطلعِ نمطِ چهارم، به ديدگانِ بصر و بصيرت، هر دوان بنگر:

انه قد يغلبُ على اوهام النَّاسِ، انّ الموجود هو المحسوس و انّ ما لا يناله الحسّ بجوهريه، ففرض وجوده محالّ، و انّ ما لا يتخصّص بمكان او وضع بذاته كالجسم او بسبب ما هو فيه كاحوال الجسم، فلا حظّ له من الوجود! و أنت يتأتّى لك ان تتأمّل نفس المحسوس، فتعلم منه بظان قولِ هؤلاء، لا تُك و من يستحقّ ان يخاطب تعلمان انّ هذه المحسوسات، قد يقعُ عليها اسم واحد، لا على سبيل الاشتراك الصّرف، بل بحسب معنى واحد، مثل اسم الانسان.

فانكما لا تشكان فى انّ وقوعه على زيد و عمرو، بمعنى واحد موجود فذلك المعنى الموجود، لا يخلو اما ان يكون بحيث يناله الحسّ او لا يكون. فان كان بعيداً من ان يناله الحسّ، فقد اخرج التّفّيش من المحسوسات، ما ليس بمحسوس و بهذا اعجب و ان كان محسوساً، فله لا محالة وضع و اين و مقدار معين و كيف معين لا يتأتّى ان يحسّ بل و لان يتخيّل الا كذلك.

فان كلّ محسوس و كلّ متخيّل، فانه يتخصّص لا محالة، بشىء من هذه الاحوال و اذا كان كذلك، لم يكن مُلائماً لما ليس بتلك الحال، فلم يكن مقولاً على كثيرين مُختلفين فى تلك الحال، فاذا الانسان من حيث هو واحد الحقيقه، بل من حيث حقيقته الاصلية الّتى لا تختلف فيها الكثرة غير محسوس، بل معقولُ صرفٍ و كذلك الحال فى كلّ كلى<sup>(١٩)</sup>.

و آنگاه عباراتِ تاليه اثولوجيا به اوائلِ ميمرِ سوّم، به ديده اندر كن و مناسب تأثير و تأثر آن دو درياب:

فنقولُ الآن على ايضاح ماهية جوهرة النفس و نبدأ بذكر مقالة الجرمين الذين ظنوا بخسارة رأيهم انّ النفس ائتلاف اتفاق الجرم و اتحاد اجزائه و نكشف عن دحوض حجّتهم فى ذلك

... فنقول: ان افاعيل الاجرام، انما تكون بقوى ليس بجرمانية... و الدليل

على ذلك ما نحن قائلون ان شاء الله تعالى ان لكل جرم كميّة و كميّة، و الكميّة غير الكميّة، و ليس يُمكن ان يكون جرمّ ما، بغير كميّة، و هذا اقرّ بذلك الجرميون.

فان لم يُمكن ان يكون جرمّ ما بلا كميّة، فلا محالة انّ الكميّة ليست بجرميّ، و كيف يُمكن ان تكون الكميّة جرماً و ليست بواقعة تحت الكميّة، اذ كان كل جرم واقعا تحت الكميّة و الكميّة ليست بجرم و ان لم تكن الكميّة جرماً، فقد بطل قولهم: انّ الاشياء اجرامّ.

و نقول ايضاً كما قلنا آنفاً: انّ كل جرم و كل جثة اذا جُزئت او اخيل منها قدر ما، لم تبق على حالها الاولى من العظم و الكميّة و تبقى الكميّات على حالتها الاولى من غير ان ينتقص منها شيء، لانّ الكميّة في جزء الجرم، كهيتها في الجرم كله كحلاوة العسل، فانّ الحلاوة التي في الرطل من العسل، هي الحلاوة التي في نصف رطل بعينها، لا تنقيص حلاوة العسل بتقصان كميّة و ليست كميّة رطل من العسل، الكميّة التي في نصف رطل منه، فان كانت الحلاوة لا تنقص بتقصان جرم العسل، فليست الحلاوة بجرم و كذلك يكون سائر الكميّات كلّها. (٢٠)

**هـ - شروح و تعليقات و نظمها و ترجمهها:** چنانکه بیاوردیم، «الاشارات» به روزگارانی دراز، محطّ نظر اهل حکمت می بوده است و از این روی، بی گفتگو پیدا است که دارای شروح و تعلیقاتی فراوان می بوده باشد و سببی دیگر نیز البته بدین میان پدیدار است و آن همانا «شموخ» و «فخامت» و «اجمال» و «ابهام» الفاظ و معانی او است، تا بدان جایگاه که از سیدّ اماجد العرفاء الاخيار و سند افاحم الحکماء الابرار، استادنا الاستناد مولنا السيد محمدکاظم العصّار الطهرانی - لطف الله سرّه التّورانی - استماع دارم که:

«اشارات معماست، لو لا الشّرحين».

هرگونه‌ای که می بوده باشد، افزون بر شروح و تعلیقات متعدّد، اعمّ از این که به نقض می بوده باشد، و یا به ابرام، نیز مورد نظم واقع گردیده است و هم به زبانی دیگر و

بالاخصّ به لاتین و فرانسه و پارسی در آمده است که مقادیری از آن به دیباچه سابق الذکر (= مقدمه ترجمه قدیم - طهران، ۱۳۶۰) ایراد کرده‌ام و عند الاقتضاء می‌شود بدان رجوع کرد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

و کتب اللاشینی سُها

عفی عنه ربّه

فی ۱۵ / اسفند / ۱۳۸۳

#### ارجاعات

- ۱ - این استحسان، نهاده است بر پایه قولی از شخص شخیص شیخ، به نامه‌ای بهر بعضی از افاضل عصر که شطری از آن، عن قریب به متن ایراد خواهم کرد.
- ۲ - ترجمه قدیم الاشارات و التنبیہات، تصنیف حجة الحق ابوعلی سینا، به تصحیح استاد فقید سیدحسن مشکان طبسی، با مقدمه منوچهر صدوقی سُها، طهران، فارابی، ۱۳۶۰.
- ۳ - عیون الانباء، بیروت، دارالفکر، ۱۹۵۷، ج ۳ ص ۲۷.
- ۴ - مثل را بنگرید به: ۱ - ضیاءالدین درّی: رسائل ابن سینا، طهران، مرکزی، ظاهراً ۱۳۱۸ - مقدمه - ص ۳۶، ۲ - دکتر سید حسین نصر، احمد آرام: سه حکیم مسلمان، طهران، افست، ۱۳۵۲، ص ۲۶.
- ۵ - چاپ دکتر عبدالرحمن بدوی: [ارسطو عندالعرب] کویت، وكالة المطبوعات، ۱۹۷۸، ص ۲۲۷، س ۱۲.
- ۶ - دکتر یحیی مهدوی: فهرست نسخه‌های مصنّفات ابن سینا، دانشگاه طهران، ۱۳۳۳، ص ۳۲.
- ۷ - محمدتقی دانش‌پژوه: فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة، دانشگاه طهران، ۱۳۳۵، ج ۳، ق ۱، ۱۴۲.
- ۸ - ارسطو عندالعرب: ص ۴۲۵.
- ۹ - M. A. F. MEHREN: رسائل الشيخ الرئيس... فی اسرار الحکمة المُشرقیة، لایدن، بریل، ۱۸۸۹ ص ۴۰ و ۴۱.

- ١٠- تاريخ حكما و عرفاء مُتأخرين، طهران، انجمن فلسفه، ١٣٥٩ ص ١٦- ١٨.
- ١١- التَّنقيحات فى شرح التلويحات - چاپ دكتور سيد حسين ضيائى تُربتى و احمد الوشاح - كاليفرنيا، مزدا، ٢٠٠٣، ص ٣٩٥.
- ١٢- الاشارات - چاپ مرحوم استاد شهابى ص ١١٩ - س ١٥ - و ١٢٠ - س ٤ -
- ١٣- حكمة الاشراف، چاپ دكتور سيد حسين ضيائى - B. Y. U، ١٩٩٥، ص ٧٩ س ١٥ و ١٦.
- ١٤- دكتور عبدالرحمن بدوى: التراث اليونانى فى الحضارة الاسلامية، كويت، وكالة المطبوعات، ١٩٨٠ [الفونسو نلينو: محاولة المسلمين ايجاد فلسفة شرقية] ص ٢٤٦ - ٢٤٨.
- ١٥- ايضاً: ٢٥٥.
- ١٦- ايضاً: ٢٦٥.
- ١٧- الاشارات: ص ١٣٦، س ٣- ٦.
- ١٨- ارسطو عند العرب: ص ٣٧- ٧٤.
- ١٩- الاشارات: ص ١٠٤.
- ٢٠- دكتور عبدالرحمن بدوى: افلوطين عند العرب، قاهرة دارالنهضة [اثولوجيا: ص ٣ - ١٦٤] ص ٤٥- ٣- و ص ٤٦- ٦-

چون ده ساله شدم، قرآن و بسیاری از علم  
ادب آموخته بودم و مردم از من در تعجب!<sup>(۱)</sup>

### شیخ سینا در نگاهی کوتاه:

کسانی چون فروزانفر یکی از دلایل عظمت ابن سینا را، تألیفات فارسی او می‌دانند. ولی اگر چنین می‌بود، آیا مگر کم بودند کسانی دیگر که پیش و پس از این سینا، تألیفات فارسی داشتند؟ سؤال این است که چرا عظمت آن‌ها از پورسینا فزونی نگرفت؟ این سؤال، جواب خود را در وادی‌های دیگری می‌جوید که جز با الهام از ابعاد خیره‌کننده ناگفته و ناشنیده مانده شیخ رئیس، نمی‌توان جوابی برای آن باز یافت. شیخ رئیس عظمت نمی‌جوید، گوش می‌جوید که عطش و لرزش لبانش را فرو بنشانند و با گوش سپاری‌اش، شرری از شراره‌های درونی وی را فرو بکاهد. کجایند آنانکه گوش دارند؟ و کیست آنکه سوختن خواهد؟

هل لاحد من اخوانی. فی ان یهب لی قدر ما القی الیه  
طرفاً من اشجانی؟ عساه یتحمل عنی بالشركة بعض اعبائها..

«رسالة الطیر»، با شکوائیه‌ای که مطلع آن را به تا به مختهش به نیی ناله‌اندود بدل کرده، یکی از آثار بسیار مختصر مردی به نام شیخ الزننيس است که کسانی چون احمد غزالی، ابو حامد، سهروردی، سنائی، عطار، نجم کبری و دیگرانی دیگر را به تکاپو واداشته، تا مگر آن‌ها نیز به سان سینا، سوزی سینوی در دنیای غربت از دل برآرند و بر جای گذارند، و در پیشانی صحیفه‌داران درد و سوز و ناله نام گیرند، ولی این سوز مگر اختیاری است و آنها توانسته‌اند آیا؟

ابن سینائی که عمری را در صدر قافله‌داری فلسفه حضور داشت و ریاستی عظیم به هم رسانده بود، و در خیل عقل‌مداران، دارنده‌اسبی بس تیزرو و تنددو بود و هر آن، به سویی و سمتی می‌شتافت، سرانجام، به دسته شکوه‌داران طریق عرفان پیوست، «عنقا طلب» شد، سوز غربت در کلامش راه یافت، و دیگر، در پی گوش می‌گشت تا مگر

کمی از فوران‌های درون را در مظرفِ آن فرویی ریزد و اندکی آسوده خاطر شود و سبکیال! سوزی که چندی بعد و به فاصله‌ای اندک پس از او، مولوی نیز دچار آن گشت و از درون خویش، انقلابی در جاده تاریخ کاشت، ولی او این توفیق را داشت که افتتاح کلامش با آن بود، نه اختتام کلامش:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند / وز جدائی‌ها شکایت می‌کند.

تفسیر پیشگان، در تفسیر این سوز و شکایت‌ها، اختلاف‌ها کرده‌اند، ولی هیچ اختلافی نخواهد توانست ماهیت این آوای رقیق و خالص را از گوش‌های نیوشا دور کند و دیگرگون سازد.

تفاوت مهم ابن سینا و ابن مولوی، در این بود که سینا راهی بس طولانی را با پای رفت و رفت و آنگاه با ناخن جستجو، نقشی در صحنه یکتای حقیقت رسم کرد، ولی مولانا با توفیقی به نام «شمس»، بی هیچ جستجویی، آری بدون کنکاش و تکاپویی، در تابلوی معرفت ماندگار شد و حق داشت که به ابن سینا و هر کس که نظیر او بود، تفاخرها فروشد، و با کلماتی طعنه‌آمیز، به او و اوها به دیده حقارت بنگرد و بگوید:

وان که او آن نور را بینا بود / شرح او کی کار بو سینا بود؟<sup>(۲)</sup>

مولوی علاوه بر پور سینا، در قالب گفتارهایی چند، بر بسیاری دیگر نیز تاخته و از جمله در حق فخرالدین رازی - دارنده نخستین شرح انتقادی بر الاشارات و التنبیها - گفته است: اندر آن بحث، ار خرد، ره بین بُدی / فخر رازی، راز دار دین بُدی. فراموش نکرده‌ایم که او شافعی و بو حنیفه را نیز از طعن‌های خود بی نصیب نگذارده است: آن طرف، عشق می‌فزود درد / بو حنیفه شافعی درسی کرد.

به هر روی، مشرب مولوی در نگاه طعنه‌اندودش به مشاهیری چون ابن سینا، با این که نیاز به تأویل و توجیهاتی ژرف داشت تا آن را به یک تلقی مورد قبول رهنمون شود، بعد از او، توسط کسانی دیگر از اهل شعر و قلم، پی گرفته شد و ادامه یافت و کار به جایی رساند که دانشمند نقلی عصر صفویه، مردی چون شیخ بهانی نیز - که به احتمال زیاد، در دنیای عقلیات و عرفان‌های عمیق حضوری نداشت - طعن بر ابن سینا را با لحنی که تنها از مولوی سراغ داریم، بر خود لازم شمرد:

گر به منطق، کسی «ولی» بودی شیخ سنّت، بوعلی بودی!<sup>(۳)</sup>

موضوع بسیار جالب این که: شیخ بهائی، خود از قول ابن سینا، شعری نقل کرده که شیخ متهم کندگانش را بیم داده و نسبت ناروا دادنش را نامُجاز و ناهنجار می‌شمارد:

کفر چو منی، گزاف و آسان نبود      ثابت‌تر از ایمان من ایمان نبود.  
در دهر چو من یکی و آن هم کافر      بس در همه دهر، یک مسلمان نبود.<sup>(۴)</sup>

به هر صورت، در نزاع تاریخی مولوی و ابن سینا، اگر درست نگریده شود، شاید مقام بو سینا بالاتر از مولوی در نظر آید، زیرا ارزش جستجوهای ابن سینایی که تمام سرزمین علم و معرفت را وجب به وجب کاوید و سر از خرمن پر محصول «عرفان ناب» در آورد، جزو آبروهای غیر قابل زوال و خدشه تاریخ و سیر معرفت است، سرمایه ارزشمند و ماندگاری که مولوی علی رغم ویژگی‌ها و فضل و شموخ‌های غیر قابل انکارش، هرگز توفیق آن را جز آنچه شمس تبریز ارزانی‌اش فرمود، نداشت و نیافت.

باز به هر روی، این هر دو بزرگ و بزرگ بزرگان، امروز هر دو، جزو قافله سالاران طریق معنا و حقیقت‌اند و مشرق زمین، به حق به وجودشان فخر می‌وزد، چه، همانگونه که مولوی «مولوی» است، ابن سینا نیز «ابن سینا»ست، دانشمندی فیلسوف و طبیبی ریاضیدان و منجمی معروف، و از معروف‌ترین دانشمندان اسلام به اتفاق همگان و یکی از معروف‌ترین دانشمندانی که تاکنون پا به عرصه وجود نهاده‌اند.<sup>(۵)</sup> اینکه از بوعلی با عنوان «یکی از بزرگان جاودانه عرصه خرد و تمدن اسلامی» یاد شده و می‌شود<sup>(۶)</sup>، بی‌راه نیست، چه او علاوه بر تمدن اسلامی، در مشعل‌داری «تمدن انسانی» نیز نام‌آشنایی صاحب مکان است.

شانزده سال پیش نداشت که در طب، شهرتی بزرگ به هم رساند و دو سال بعد، با استفاده از شرح فارابی بر الاهیات ارسطو<sup>(۷)</sup> به ما بعدالطبیعه یا متافیزیک ارسطو نیز احاطه‌ای کاملانه یافت و در همه شعب علوم، تبخّر و مهارت فوق‌العاده به دست آورد.<sup>(۸)</sup> امری که امروز باور آن مشکل شده است، کجا مانده امکان تحقق آن؟ و چنین به نظر می‌رسد که بعد از او، مردی به عظمت او نیامد.

از منظری قابل اثبات و دفاع، بوعلی‌سینا، برگردانی از حکمای اصیل پیش از خود می‌باشد که در ساحت تمدن خاص اسلام درخشیده است، در طلیعه‌ای که اوج خود را